

چرا ۶۰ هزار ایرانی را از عراق اخراج کردند؟

شادروان دکتر محمدرضا عاملی تهرانی (آژیر)*

بیان می‌کند. مراکز علمی تشیع از لحاظ ملت ایران مراکز قابل انصراف و صرف نظر نیست. این جا مراکز علم و حکمت ماست، مراکز فرهنگ و تمدن ماست، مراکزی که عصاره‌ی اندیشه‌های پیشینیان ما در آن جا به هم آمیخته و عجین شده است و از نسلی به نسل دیگر انتقال پیدا کرده است.

این جا جایگاه مکتب تشیع برای مدتی بیش از هزار سال بوده. این سرزمین‌ها به صرف این که آن طرف مرز هست ما نباید بگوییم که به دور از وطن ماست و جزو وطن ما نیست. این جا قسمتی است از وطن ما، چه اصطلاح مسخره‌ای؛ معاودین** . این‌ها نرفته‌اند که امروز برگردند. این‌ها خانه و زندگی‌شان آنجا بود. شما گمان می‌کنید یک گروهی پا شده‌اند پارسال رفته‌اند، برای نمونه نجف، کربلا، کاظمین. این‌ها در آن طرف مرز هستند که این‌ها رفته‌اند و الآن دارند برمی‌گردند؟ مهمان بوده‌اند آن‌جا؟ این کوربینی است. این لغات را کی اختراع می‌کند و برای کی اختراع می‌کند؟ اینها وطن‌شان این جا بود. نسل اندر نسل در بغداد، کربلا، کاظمین و سامره، زندگی می‌کردند نه این که تازه رفته‌اند. زندگی‌شان آن جا است، قبر پدرشان آن جا است، خانه و کاشانه‌شان آن جا است، آن جا زاییده شده‌اند، آن جا بزرگ شده‌اند، آن جا بچه‌های خودشان را بزرگ کرده‌اند. آن‌ها مهاجر به آن سرزمین نبوده‌اند. این چه اشتباهی است. این شهرها جز این مردم، سکنه‌ای ندارند.

عنصر عرب در این شهرها مهاجر است، مهاجم متجاوز، زورگو و غاصب است. این‌ها نخستین رده‌هایی هستند که امروز مورد تجاوز عنصر عرب قرار گرفته‌اند. این‌ها بچه‌های اول هستند و سیاستی که این کار را آغاز کرده به این قصد این کار را کرده که این سرزمین‌ها را از وجود عنصر ایرانی خالی کند و این برنامه‌ای نیست که در این چند روزه شروع شده باشد. این برنامه‌ای است که از آغاز تشکیل این مقوله‌ی استعماری که ما آن را کشور عراق می‌خوانیم، این داستان از آن زمان آغاز شده است. طراحان کشور عراق این واحد سیاسی را به وجود آورده‌اند به خاطر این که عنصر عرب را در برابر عنصر غیرعرب این منطقه تقویت کنند و آنها را وادارند که در هر زمان که می‌توانند عنصر ایرانی را اخراج کنند و سرزمین‌های آنها را در تصرف خودشان در بیاورند. این ماجرا در طی این ۵۰ سال، هر روز به شکلی و رنگی ظاهر می‌شود.

یک روز سرزمین‌های کردها را می‌سوزاندند و کردها را غارت می‌کردند و در میان اینها کشتار می‌کردند. یک روز به نام مبارزه با شیعه، مراکز عالم تشیع را مورد حمله و تجاوز قرار می‌دادند، یک روز به بهانه‌ی مبارزه با ایرانی و

* سخنرانی در همایش بانوان و دوشیزگان حزب پان ایرانیست، ۱۷ دی ۱۳۴۹.

** برگشتگان. اصطلاحی که رژیم بعثی عراق برای ایرانی تباران به کار می‌برده است - ویراستار.

بانوان ارجمند، دوشیزگان گرامی، سروران ارجمند! امشب همان طور که ملاحظه می‌کنید برنامه این بوده است که به خاطر روزی که در حیات زن ایرانی خاطره‌ای بسیار ارزنده و گرامی دارد مراسمی برپا شود و طبیعی است که این مراسم باید با جشن و سروری همراه باشد ولی افسوس که این جشن و سرور به ماتمی غم انگیز تبدیل شده است زیرا در این روزها همسایه‌ی ما، برادران عرب آقای هویدا، آنچه را که سال‌ها انتظار آن را داشتند به عمل آوردند. خواهران و برادران ایرانی ما را از سرزمین نیاکانی خود آواره کردند. با چنین غم و اندوه و ماتمی چه جای جشن و سروری برای ما باقی مانده است. به ناچار باید امشب را به شرح و تفصیل این واقعه‌ی غم انگیز و تجزیه و تحلیل علل دردناک و تلخ آن بپردازیم.

موجودیت یک ملت چیست؟ این سؤالی است که همیشه باید مطرح کرد. اگر نتوانیم به این سؤال، جواب صحیح بدهیم هرگز موفق نمی‌شویم موجودیت یک ملت را حس کنیم.

موجودیت یک ملت همه‌ی آن چیزی است که در طول تاریخ به همت زنان و مردان آن ملت ساخته شده و پدید آمده. این موجودیت قابل تجزیه نیست، نه از لحاظ جغرافیایی، نه از لحاظ نیروهای انسانی و نه از لحاظ پیام‌های فرهنگی و هسته‌های فرهنگی. هم میهنان ما تنها آنهایی نیستند که در داخل خطوطی که به نام مرز ایران وجود دارد زندگی می‌کنند. این خطوط مرزهای واقعی ما نیستند. این خطوط زخم‌های استعمار بر پیکر ملت ما هستند. در آن سوی این خط‌های به اصطلاح مرزی، باز هم موجودیت ملت ایران وجود دارد، باز هم خانواده‌های ایرانی هستند، باز هم فرهنگ ایرانی هست، باز هم خون ایرانی، زندگی ایرانی هست. در همه‌ی آن سوی مرزها داستانی از این قرار وجود دارد. در مرزهای غربی ما هم ماجرا همین است. موجودیت ملت ایران به این مرزها پایان پیدا نمی‌کند. این‌ها نه مرز واقعی ملت ایران است، نه مرز نیروهای انسانی ملت ایران است، نه مرز سرزمین‌های ایرانی. این‌ها خط‌های استعمار و زنجیرهای دردناک و جان‌گداز استعمار است.

در آن سوی این مرزها خواهرانی داریم، برادرانی داریم که این‌ها شمارشان کم نیست. گرچه اگر هم کم بودند دلیل این نبود که آنها را فراموش کنیم. ما سه میلیون برادران کرد خودمان را در آن سوی مرز داریم. میلیون‌ها نفر شیعیان را داریم که از جهت مذهبی با اکثریت ملت ایران پیوندی ناگسستنی دارند. شیعه تنها یک مذهب نیست. تنها، مذهب ما نیست. شیعه گنجینه‌ای از فرهنگ و حکمت ایرانی است، یکی از گران‌بهارترین گنجینه‌های حکمت و فرهنگ ایرانی است. اگر به فرض محال، سال‌های سال بگذرد و زمانی باشد که دیگر - به فرض محال - ما نه مسلمان باشیم و نه شیعه، باز هم به حکم روابط معنوی و فرهنگی، با مکتب شیعه پیوندی استوار و آهنگین خواهیم داشت. این مکتب قسمتی از روح ایرانی را

موجودیت یک ملت

چیست؟

همه‌ی آن

چیزی است که

در طول تاریخ

به همت زنان

و مردان آن ملت

ساخته شده

و پدید آمده

این موجودیت

قابل تجزیه نیست

نه از لحاظ

جغرافیایی

نه از لحاظ

نیروهای انسانی

و نه از لحاظ

هسته‌های فرهنگی

این هم بگذار زمین. بالاخره آقا را لخت کرد. تمام اسلحه و نیرو را از او گرفت و گفت حالا برو. برگشت و آمد داخل شهرش. به او گفتند: خوب چه شد، چرا لختت کرده اند؟ چرا این طوری شده ای؟ گفت: آقا یک دستم شمشیر بود یک دستم هم تازیانه بود، پس شما انتظار داشتید من با دندان هایم دعوا بکنم؟ این طوری. این صحبت کسی است که کاربرد چیزی را که در دستش هست نمی داند. دیگر چه بر سر او بیاورند.

این برادران آقای هویدا چه بر سر ما بیاورند که شما به آن درجه ای برسید که بفهمید باید از نیرو در برابر بیگانه ی مهاجم و غارتگر استفاده کرد؟ چه بر سر ما بیاورند؟ هم میهنان ما را از سرزمین هاشان، از خانه و کاشانه ی نیاکان شان دارند بیرون می کنند. نمی خواهند بیرون کنند، بیرون کردند. شما این جا توی سالن گرم نشسته اید، آن ها دارند توی صحراهای سرد زیر این سرمای سوزنده بدن شان می لرزد. دیگر چه بکنند که شما متوجه بشوید که موجودیت این ملت به خطر افتاده. موجودیت این وطن به خطر افتاده. از فرزندان تان، از امکانات تان استفاده نکنید.

شما ببینید که در اطراف خودتان، ملت ها چگونه زندگی می کنند. این ترکیه ی هم پیمان ما، همسایه ی ما، حالا باید با کمال تأسف بگویم که، باید ما ازش درس بگیریم. صد هزار ترک در قبرس زندگی می کنند. قبرس جزو خاک ترکیه هم نبود، زیر نفوذ یونان بود. یونان هم با ترکیه در پیمان ناتو بود. به خاطر دفاع از صد هزار ترک در قبرس، دنیا را به آستانه ی جنگ کشید. حقیقت بود. ما هم در تمام مراحل از ادعای حقیقت دفاع کردیم. دولت های سلف آقای هویدا و حزب «ایران نوین» هم دفاع کردند. ما هم دفاع آنها را تأیید کردیم. کار درستی کرد. ترک ها از حق شان دفاع می کردند. جا داشت ما هم به عنوان هم پیمان از حق آنها دفاع کنیم.

اما تمام سروته قضیه صد هزار نفر بود و ما در این عراق حداقل چهار میلیون مانند این ها داریم. حق حکومت ندارند، حق زندگی ندارند، مورد تبعیض مذهبی هستند، مورد تبعیض نژادی هستند. شما برای دفاع از حق شان هیچ نکردید. امروز این ها را ریختند بیرون، باز هم شما هیچ نکردید. آنها را می کشند، غارت می کنند، سرزمین های شان را به آتش می کشند، باز هم می نشینید و لبخند ملیح می زنید و به این ملت پاسخ می دهید که تا صبح و دیشب پای دستگاه بی سیم بیدار بودیم، مرتب خبر می شنیدیم که دارند ایرانیان عراق را بیرون می کنند. آفرین بر شما! چه خوش حکومت می کنید. ولی در عرصه ی واقعیات، این ها جرم و گناه است و گناه در عرصه ی تاریخ، بی کیفر نمانده و از آن شما هم بی کیفر نخواهد ماند.

حالا تمام مسأله این است که این آوارگان را جا دادیم، لباس دادیم، پتو دادیم، سرپناه دادیم، این ها دیگر وطن شان را نمی خواهند؟ این ها دیگر کاشانه شان را نمی خواهند؟ تمام شد یک قسمتی از عرصه ی حیاتی ملت ایران؟! فضای حیاتی ملت ایران را تصرف کردند؟! به پایان رسید؟! همان قدر که آن ها را یکی دو پتو دادید و یکی دو کیلو شکر دادید ماجرا تمام شد؟ این است؟ تاریخ این است؟ شما می خواهید در این دنیا زنده باشید؟ می خواهید فردا بمانید؟ این نیست! چرا حالا داستان را وارونه می کنید؟ حالا حقایق را دگرگون جلوه می دهید؟ فقط مسأله ی آوارگی است؟! شما خیال می کنید در برابر سیل قرار گرفتید که عوامل جوی به وجود می آورد و شما مسؤولیتی ندارید؟ فقط باید سیل زده را جا و مکان بدهید.

کسانی که شناسنامه ی ایرانی دارند، آنها را از کشور خارج می کردند. این داستان مکرراً تکرار می شود و امروز هم یکی از صحنه های این ماجراست و این پایان ماجرا نیست و تکرار خواهد شد. اگر این گروهی را که رانده اند ۶۰ هزار نفر هستند، اگر ما سکوت کنیم این عده تا یک میلیون افزایش پیدا می کند. بعد از آن نوبت هجوم های کشتار آمیز نسبت به مناطق کردنشین می شود. ایرانیان را از سواحل جنوبی خلیج فارس به دریا خواهند ریخت.

این ها مطالبی است که امروز ما می گوئیم. به گوش بعضی ها شاید تازه بباید ولی از لحاظ حزب پان ایرانیست و از لحاظ مبارزان پان ایرانیست سخن تازه ای نیست. ما ۳۰ سال است این سخنان را می گوئیم، یک تجزیه و تحلیل ساده و روشن تاریخی است. این حقایق را هر کس که مطالعه کند، می فهمد. این نه اول ماجراست و نه آخر ماجرا. اما در این جا یک سؤال مطرح است. عنصر عرب که به نیابت استعمار، وظیفه ی خالی کردن این سرزمین ها را از خون ایرانی دارد چرا امروز را انتخاب کرده؟ روی هم رفته چه زمان هایی را انتخاب می کند؟ هر زمان که ما دچار ضعف باشیم، آن زمان را انتخاب کرده. درد ما این جاست. دشمن، ما را ضعیف می شناسد. تمام داستان این جاست. تمام این هوچی بازی هایی که در داخل وطن می شنویم برای این است که روی این موضوع را ماسک بگذارند.

ما می گوئیم این حکومتی که از همه چیز برخوردار است در این تهران برای خودش ۳۰۰ هزار رأی در صندوق ها می ریزد، در شیراز ۵۰ هزار رأی قلبی در یک روز برای خودش به صندوق ها می ریزد، هر چه انجمن است برای خودش ثبت می کند، اصناف را اسیر خودش کرده، انجمن ده در اختیار حزب «ایران نوین»، انجمن شهرها در اختیار حزب «ایران نوین»، انجمن استان در اختیار حزب، مجلس شورا در اختیار حزب، مجلس سنا در اختیار حزب. کدام حکومتی این همه قدرت دارد؟

چطور است که شمارا با این همه قدرت، یک حکومت قلبی بعضی ضعیف می شناسد؟ شصت هزار نفر از اتباعان را می ریزد بیرون مرز؟ چرا از شما نمی ترسد؟ چرا شما را ضعیف می داند؟ سؤال ما این جاست، این انتخاب ها، این صحنه سازی ها قلبی است، در پشتش قدرت نیست، در پشتش بیوستگی با این ملت نیست.

یا نه، شما مقتدرید و نیرومندید، این قدرت شما کجاست؟ این نیروی شما کجاست؟ آیا این نیرو برای این نیست که دیگری آن را بشناسد و در برابرش سراطاعت و احترام فرود بیاورد و به حقتان تجاوز نکند. اگر نیرو برای این نیست پس برای چه هست؟ نیرو در عرصه ی سیاست بین الملل و سیله ی جنگ و تهاجم نیست، وسیله ی حفظ موجودیت و حفظ حق است. اگر این نیرو نتواند وسیله ی حفظ موجودیت و حفظ حق باشد یک موجودیت عبث و باطل است و معلوم می شود که آن کسانی که این نیرو و قدرت را در اختیار دارند نمی دانند که کاربرد آن چیست. نمی دانند مورد استعمال آن چیست.

می گویند یک کسی سراپا غرق اسلحه شد و رفت به بیابان. شمشیر داشت، تازیانه داشت و خلاصه تا دندان مسلح بود. در راه یکی از این کلوخ اندازها به او رسید، گفت: که آقا این چیه دستت؟ گفت: این شمشیر است. گفت: خوب بگذار زمین، توی آن دست چیه؟ این هم تازیانه است. گفت:

هم میهنان ما
تنها آنها یی نیستند
که در داخل
خطوطی که
به نام مرز ایران
وجود دارد
زندگی می کنند
این خطوط
مرزهای واقعی ما
نیستند
زخم های استعمار
بر پیکر ملت ما
هستند
در آن سوی این
خط ها باز هم
موجودیت
ملت ایران
وجود دارد
باز هم خانواده های
ایرانی هستند
باز هم فرهنگ
ایرانی هست
در آن سوی
این مرزها
خواهرانی داریم
برادرانی داریم
که این ها
شمار شان کم نیست
گرچه اگر هم
کم بودند
دلیل این نبود که
آنها را
فراموش کنیم

البته صحیح است اگر سیل بود صحیح بود، اگر زلزله بود صحیح بود، این یک داستان سیاسی است. این نتیجه ی بی عرضگی شماس است. این نتیجه ی غفلت های شماس است. این نتیجه ی این است که کادر دیپلماسی شما به جای این که در اطراف دنیا از حقوق ملت دفاع کنند به ویسکی خوردن شان و قاچاقچی گری پرداختند.

این نتیجه ی این است که به جای این که ملت را به طور نهادی آماده برای رزم و دفاع بکنید، این کار را نکردید. آموزش را در این کشور طبقاتی کردید، می بایست همگانی باشد. دانش را طبقاتی کردید، اطلاعات را طبقاتی کردید. روزنامه ها را نابود کردید، حق گویی را از میان بردید. اگر کسی از اراده ی خودش حرف زد و نوکر شما نبود سرش را کوبیدید. این نتیجه اش است و قدرت دارید، عرضه ی استفاده از قدرت را ندارید. برای این که در درون خودتان احساس می کنید ضعیف هستید. این ضعف شما را دشمن فهمیده، استعمارگر خبر دارد. حالا امروز از این ضعف استفاده می کند، یکی از طرف های خود را خبر می دهد تا قسمتی از سرزمین های ما را خالی از سکنه بکند. این تجزیه و تحلیل این ماجراست. این داستان حقیقی این ماجراست. این است غم جانکه. دوشیزه ظفری فرمودند که ماسی سال داریم کار می کنیم، بله سی سال از لحاظ قدرت های داخلی به هیچ جا نرسیدیم، برای این که طرف ما این ها بودند. فهم شان این بود. طرز کارشان این بود.

یک قسمتی از سرزمین ما را اشغال کردند، کانون تمدن فرهنگ ما را از بین بردند. مرکز عالی ترین جامعه ی دینی ما را از بین بردند. این ها فقط در فکر این هستند که به ایشان تسلی بدهند. این واکنش ماست. دعای کنید! نفرین می کنید! آشغال های کهنه ی خانه ی خودتان را جمع می کنید و برای کسانی می برید که همه چیز داشتند، مثل ما خانه داشتند، مثل ما زندگی داشتند، مثل ما بچه های شان به مدرسه می رفتند شب ها برمی گشتند. حالا هیچ چیزش را ندارند. سیل نیامده، زلزله نیامده، بی صاحبند. حکومت ندارند. اراده ی این ها منشاء قدرت حکومت نیست. خواست این ها منشاء ایجاد حکومت نیست. خدایا چه شد که ما بی صاحب شدیم، این طور ما را برانند، این طور موجودیت ما را مورد هجوم قرار دهند. این غم را آدم به کجا ببرد؟ این وضع ادامه پیدا می کند. پان ایرانیست به پایان نرسیده، هر روز چنین است. راه ما مطمئن تر می شود، باورمان محکم تر می شود که این ملت یک راه برای نجاتش باقی مانده. یک راه برای نجات این ملت است و این هم راه پان ایرانیست است.

فقط یک راه برای نجات این ملت است. فقط کسی باید این درس ها را بفهمد. این پیش بینی ها را به موقع بفهمند. سی سال پیش گفتیم که داستان عراق این است. سیاست ما در عراق باید این طور باشد، ما باید برویم به دنبال پیوند با هم و وطنان خودمان، به آن ها اطمینان باید بدهیم. در منشور سربلندی نوشتیم بگذارید هر عنصر ایرانی در خلیج فارس و در عراق، نیروهای مسلح شاهنشاهی را در بالای سر خودش احساس کند و به آنها ایمان داشته باشد. به پشتیبانی آنها مطمئن باشد. این سخن، هوایی نبود، این سخن تاریخ بود. مرتب برخلاف این عمل کردند، در هر مرحله ای برخلاف این عمل کردند. حق قدرت را از ما گرفتند و ما را به عاطفه ای که برادران عربشان ندارند حواله کردند.

پان ایرانیست زنده است. چاره ای نیست. دردهای

تاریخی، درمان های مشخص دارد. تنها با داروهای خودش معالجه می شود. در میهن ما سیاست باید سیاست پان ایرانیسم باشد. اگر می ترسید، اسمش را نبرید، بگویید سیاست اجنه، بگویید سیاست مرموز، بگویید هرچه خوشتان می آید. ما که گفتیم این اندیشه ی ما خدایی است، برای این که ایمان داشتیم که آن خدایی که ایران را آفرید، یک طرز تفکری هم به ملت ایران داد که با آن طرز تفکر می تواند خودش را اداره کند. بنابر این همان طوری که خالق، خداست، کسی هم که نجاتش می دهد آن هم خود خداست. ما که این اعتقاد را داشتیم، توی مجلس ما را مسخره کردید و گفتید که اندیشه ی پان ایرانیسم، اندیشه ی خدایی نیست. ما که می گوییم این اندیشه ی ما خدایی است، شما با اندیشه های شیطانی خود عمل کنید. ولی کاری را که باید بکنید از عنصر ایرانی هر جایی که هست دفاع کنید. اسمش را هر چه می خواهید بگذارید. نام آن به قول ما پان ایرانیسم است. یعنی دفاع از عنصر ایرانی، هر جا که هست. هر جا که هست.

اگر دو تا ایرانی در گواتمالا هم باشند حکومت ایران موظف است از حق آنان در گواتمالا دفاع کند. اگر خانه شان را به زور از شان گرفتند باید برود اقدام کند. بایستد و خانه شان را بگیرد و به آنها پس بدهد. اگر دوتا در گواتمالا بودند چه رسد به چهار میلیون و پنج میلیون که در عراق زندگی می کنند. شما از حق این ها دفاع کنید، به آنها تأمین بدهید که بتوانند در کاشانه ی خودشان زندگی کنند. بتوانند مطابق آیین خودشان خدا را پرستش کنند. بتوانند به اماکن مقدس مذهبی خودشان قدم بگذارند. کسی اعتراضی به کار و زندگی آنها نداشته باشد. شما این کار را عملی بکنید اسمش را هر چه بگذارید. ما به آن ایمان و اعتقاد داریم اگر این راه را می رفتید به این نتیجه نمی رسیدید و امروز مایکبار دیگر بیان می کنیم که اگر این فکری که امروز معمول داشته اید ادامه پیدا کند، این سرنوشت نصیب چندین میلیون نفر از ایرانیان خواهد شد. نگویید که دیگر کسی نگفت. اگر می خواهید پتو انبار کنید، از الان شروع کنید. نگویید کسی خبر ندارد ولی وای بر ملتی که سرزمین او را یغماگردانند و متجاوزان بگیرند و تصرف کنند، مقدس ترین اماکن زندگی اش را به سُم ستوران ببندند و او تنها اندیشه ای که می کند به فکر جا و مکان دادن آوارگان باشد. ای آوارگان! شما مظلوم ترین آوارگان روزگار هستید.

مظلوم ترین آوارگان، برای این که آوارگان فلسطینی را بالاخره این ملت های عرب، این کشورهای عرب، این قدر در دنیا فریاد زدند که امروز به شکل یک مسأله ی مهم حقوقی در دنیا به عمل آمده است که حق دارند، حق فلسطینی هاست که برگردند به وطن شان، که ما هم قبول داریم. اما کسی از حق آن ها دفاع می کند که قبلاً آواره شده اند. آن گردهایی که خانه شان را به آتش کشیدند، صدای شان را کسی شنید؟ آن هایی را که کشتند خون بهای شان را کسی داد؟ به این نتیجه می رسیم این هایی که همه چیز را فدای حفظ دوستی و روابط صمیمانه با برادران عرب شان کردند نمی توانند این گونه مسائل تاریخی را برای ملت ایران حل کنند. بشتابید، بله بشتابید برای کمک به این آوارگان بیچاره، ولی بیش تر از این بشتابید برای دفاع از حق ملی آنها، آزاد کردن سرزمین آنها، بازگشت دادن آنها به شهرهای تاریخی شان، و برافراشتن پرچم کانون های تشیع. پاینده ایران.

عنصر عرب که به نیابت استعمار وظیفه ی خالی کردن این سرزمین ها را از خون ایرانی دارد چرا امروز را انتخاب کرده؟ روی هم رفته چه زمان هایی را انتخاب می کند؟ هر زمان که ما دچار ضعف باشیم درد ما این جاست دشمن ما را ضعیف می شناسد تمام این هوجی بازی هایی که در داخل وطن می شنویم برای این است که روی این موضوع را ماسک بگذارند چطور است که شما را با این همه قدرت یک حکومت قلبی یعنی ضعیف می شناسد؟ سؤال ما این جاست این صحنه سازی ها قلبی است در پشتش قدرت و پیوستگی با این ملت نیست